

## ترجمانی و تَرزبانی

آنچه در زیر از نظر شما می‌گذرد، بخشی از کتاب *ترجمانی و تَرزبانی* است که بتازگی جناب آقای دکتر میرجلال‌الدین کزازی در زمینه هنر ترجمه نگاشته‌اند. این کتاب بزودی در نشر جامی چاپ خواهد شد.

### دامنه ترجمه

ترجمانی رفتاری هنری است که در دامنه و طیفی به انجام می‌رسد: یک سوی این طیف ترجمه‌ای است که آنرا «واژه به واژه» یا تحت‌اللفظی می‌نامیم؛ سوی دیگر، ترجمه‌ای است که آنرا «آزاد» خوانده‌اند. هر تلاشی در ترجمه در پایه و رده‌ای در این دامنه و طیف جای می‌تواند گرفت. بی‌گمان، هیچیک از دو سوی این طیف ترجمه‌ای سنجیده و دلخواه و بآیین نمی‌تواند بود. یکی سخت در تنگناست و وامانده در پیکره زبان؛ دوم نیک رهاست و گسسته از هنجارها و ویژگیهای زبانی و سبکی و نهاد شناختی متن. آن یک بیهوده و برگزاف برونی است و در آن، به پیکره و ریخت پرداخته شده است؛ این یک نیز برگزاف و بیهوده درونی است و در آن، به اندرونه (= محتوا) ارزش داده شده است. ترجمه شایسته و شیوا ترجمه‌ای است که در میانه طیف جای گرفته باشد. به سخنی دیگر، آنچنانکه می‌سزد، هم ریختگرایانه باشد، هم معناگرایانه: ترجمه‌ای که در آن پیکره و اندرونه همسنگ و همتراز یکدیگر باشند؛ و یکی دیگری را نرانده باشد؛ و با بی‌ارج شمردن نقش و ارزش آن در ترجمه، بدان زبان و گزند نرسانده باشد. اگر ترجمان ریختگرایانه و برگزاف بکوشد تا هنجارها و کالدهای زبانی و برونی را برگرداند، برگردان او آمیزه‌ای پریشان و بی‌پیوند و تاریک از واژه‌هایی سرگردان خواهد شد که به درستی با هم پیوند نگرفته‌اند و در هم نتیده‌اند. بدین گونه ارزشهای درونی و نهادین و معنایی اثر در پای ریخت و پیکره آن برخی (= قربانی) خواهند شد؛ و پیام هنری اثر هرگز به خواننده رسانیده نخواهد آمد. چنین ترجمه‌ای، اگر به هر روی بپذیریم که متنها غیر ادبی را کارآمد و برزانده می‌تواند افتاد، به هیچ شیوه شایسته متنها ادبی نخواهد بود.

اگر بر آن باشیم که رایانه‌ای با برنامه‌ریزی ریختگرایانه متنها ساده در زمینه‌هایی چون ریاضیات را که زبان آنها پیچیده نیست بتواند برگرداند، هرگز نخواهد توانست متنی ادبی و هنرورزانه را که آکنده از پیچشهای گونه‌گون، رمز و رازها، سایه روشنها و دها گوشه‌نمان و نکته‌نغز است برگرداند، مگر اینکه روزگاری دانش آدمی در ابزارسازی آنچنان پیشرفت کرده باشد که بتوان به یاری آن رایانه‌هایی ساخت که در کاروساز، نزدیک به مغز آدمی با همه پیچیدگیها و شگرفیهای آن باشند. نیز از سوی دیگر، اگر ترجمان یکسره در بند اندرونه و معنا و فریفته آن باشد؛ و تنها بکوشد که معنا را هر چه بیش روشن و رسا و آشکار در برگردان خود بازنماید، ریخت و پیکره اثر را از میان خواهد برد؛ و ارزشها و هنجارهای سبکی و

روانشناختی آنرا به هیچ خواهد گرفت و به ناچار تباه خواهد کرد. چنین ترجمه‌ای که سخت «اندرون‌های» و معنا‌گرایانه است، به راستی ترجمه نیست؛ بازنوشت متن است، در زبانی دیگر. ترجمان، بدین سان، متن را برنگردانیده است؛ آنرا به شیوه خویش بازگفته است و دیگر بار نوشته است. در ترجمه واژه به واژه، نویسنده یکسره ترجمان را به کناری رانده است و بیکاره و بی تأثیر گردانیده است؛ در ترجمه آزاد، ترجمان نویسنده را به هیچ گرفته است و او را یکسره از میدان بدر کرده است.

ترجمه واژه به واژه و ریختگرایانه ترجمه‌ای است که گذشته از تاریکی و پریشانی و بیهودگی آن، چون هنجارها و آیینهای زبان نخستین را با زبان دوم در می آمیزد و اندک‌اندک آنها را در این زبان گسترش و روایی می‌بخشد، مایه کژی و کاستی و بی‌اندامی در زبان دوم که در بیشینه برگردانهای زبان مادری و ملی ترجمان است، می‌شود؛ لغزشها و نابهنجاریهایی که در این سالیان از زبانهای اروپایی به زبان پارسی راه جسته است، همه از ترجمه‌های خام و بی‌اندام واژه به واژه برآمده است. نمونه‌هایی بسیار را از این نابهنجاریها و لغزشها می‌توان یاد کرد. من تنها به چند نمونه که در زبان مردم افتاده است، بسنده می‌کنم: نقطه ضعف؛ نقطه نظر؛ در ارتباط؛ حتم گرفتن؛ می‌بینمت، چونان بدرود و خدا نگهدار؛ روی تو حساب می‌کنم؛ سعی خود را می‌کنم؛ بی تفاوت، در معنی بی‌اعتنا؛ در جریان گذاشتن؛ شعر سپید در معنی شعر بی‌وزن.

نیز، در برابر، ترجمه آزاد و معنا‌گرایانه بدان‌سان که نوشته آمد، از آن روی که در آن شیوه و سبک نویسنده و ساختار هنری اثر او از میان برده شده است، ترجمه شمرده نمی‌تواند شد. زیرا ترجمه برگردان اثری است از زبانی به زبانی دیگر، نه از فرهنگی به دیگر فرهنگ. ترجمان تنها می‌کوشد که متنی را با همه ویژگیها و هنجارهایش از زبانی بیگانه به زبان پارسی برگرداند؛ کار او هرگز آن نیست که در ترجمه، آن متن را از نهادها و بنیادهای فرهنگی پیردازد و تهی گرداند؛ تا آنرا به فرهنگ ایرانی در آورد. ترجمه برگردان زبانی است، نه دگر دیسی فرهنگی. آنچه ترجمان می‌کند پارسی کردن اثر است در زبان، نه ایرانی گردانیدن آن در فرهنگ. از این روی، ترجمه آزاد را به راستی نمی‌توان گونه‌ای از ترجمه دانست؛ این شیوه در نویسندگی در جای خود می‌تواند ارزشمند باشد و یکی از گونه‌های ادبی شمرده آید؛ اما روان نیست که آنرا ترجمه بشماریم. این شیوه، اگر به هر روی گونه‌ای از ترجمه شمرده آید و در ترجمانی کاربرد و روایی داشته باشد، تنها در برگردان شعر است که به کار می‌تواند آمد. شعر به سبب نازکیها و نغزهای بسیاری که در آن به کار گرفته می‌شود؛ نیز از آن روی که نیک هنرورزانه و آکنده از نگارها و انگاره‌های شاعرانه است و پایه آن بر «پندار» نهاده شده است، ترجمه‌ناپذیر است. هرگز نمی‌توان سروده‌ای را، آنچنانکه هست، به زبانی دیگر برگرداند. در برگردان سروده، تنها معنای برونی و برهنه آن برجای می‌ماند؛ و سایه روشنهای معنایی و پندارهای شاعرانه و هنرورزیهای گونه‌گون به کار گرفته در آن، نیز آن جاودانگی و خیال‌انگیزی و چندسویگی که گوهره و جانمایه شعراست، از میان می‌رود. هر زبانی رفتارهای ادبی و ویژه‌ای دارد و از زیباشناسی دیگری بهره‌مند است؛ از دیگر سوی، پندارشناسی که پایه ارزشها و بنیادهای شعری بر آن نهاده شده است و نگاره‌ها و انگاره‌های شاعرانه را پدید می‌آورد، در هر فرهنگی و نزد هر مردمی به گونه‌ای است دیگر. برای نمونه، پندارشناسی شعر ایرانی را نمی‌توان با پندارشناسی شعر فرانسوی یا انگلیسی یکسان دانست. از این روی، هنرورزیهای پندارشناختی در ادب ایرانی و فرانسوی و انگلیسی نیز با یکدیگر یکسان نمی‌توانند بود. اگر سخنوران ایرانی در سروده‌های خویش، سرو و گل و بنفشه و نسرین را استعاره از بالا و گونه و موی و روی دلدار آورده‌اند، سخنوران فرانسوی و انگلیسی نیز به ناچار چنین نکرده‌اند.

پس اگر ترجمان غزل‌های ایرانی این استعاره‌ها را به همین گونه به زبانهای فرانسوی و انگلیسی برگرداند، پندارشناسی شعر را تباه کرده است؛ و چون زمینه پندارشناسی ایرانی در آن دو فرهنگ و ادب وجود ندارد،

خوانندگان انگلیسی یا فرانسوی با برگردان این غزلها پیوند برقرار نمی‌توانند کرد و از آن‌کامه و لذت هنری بر نمی‌توانند گرفت. تنگنایی دیگر در برگردان شعر، هنرورزیهای برونی و ریختی است و کالبد آن. هنرورزیهایی چون: همگونی (= جناس)، باشگونگی (=قلب) و رفتارهایی دیگر ادبی از این دست که خنثیای درونی سخن و بافت آهنگین آوایی آنرا پدید می‌آورند، نیز خنثیای برونی شعر که وزن و عروض آن است، از زبانی به زبانی دیگر تفاوت می‌پذیرند. از این روی، آنها را آنچه‌آنکه در زبان نخستین هنری و دلاویز به کار برده شده‌اند، در زبانی دیگر به کار نمی‌توان گرفت. پس برای آنکه ترجمان بتواند هرچه بیش ارزشهای ادبی نهفته در سروده‌ای را به زبان دیگر برساند و خواننده بیگانه را با جهان بفرنج و پیچ در پیچ و راز آلوده و مازانگیزی که جهان شعر است آشنا کند، چاره‌ای ندارد جز آنکه از آنچه ترجمه آزاد می‌خوانیمش بهره جوید.

در این‌گونه از نویسندگی یا ترجمه که در برگردان شعر از آن‌گزی نیست، ترجمان نه تنها می‌کوشد که واژگان و معانی را تا آنجا که برای وی شدنی و توانستنی است به زبان دیگر برگرداند، پندارشناسی سروده و انگاره‌ها و نگاره‌های شاعرانه را نیز، آنگاه که با فرهنگ و زبانی که بدان ترجمه می‌کند بیگانه و ناساز باشد، به ناچار می‌باید دیگرگون سازد؛ تا پیام ادبی نهفته در شعر و کامه‌ای هنری که از آن ستانده می‌شود، برای خواننده برگردان وی دست‌یافتنی و آزمودنی باشد. ترجمان سروده اگر بدین شیوه بتواند جهان درونی شعر و پیکره نغز انگیزی و عاطفی آنرا به زبان دوم برساند و در این زبان باز آفریند، دادکار را در ترجمانی داده است و برگردانی شایسته و شیوا از آن فراییش خواننده خویش نهاده است. نمونه‌ای برجسته و پرآوازه از این‌گونه ترجمه شعر، برگردانه‌های ادوارد فیتزجرالد نویسنده و سخنور انگلیسی است از چارانه‌های (عرباعیات) خیام. فیتزجرالد با وفاداری به ساختار درونی چارانه‌ها و نگاه داشتن زمینه و نهاد خاورانه و ایرانی آنها، ترجمه‌ای آزاد، شورانگیز و دلاویز، از آنها به دست داده است. شیوایی و دلنیشینی این ترجمه، نشر شده به سال ۱۸۹۵، در زبان و ادب انگلیسی تا بدان پایه بوده است که روند و شیوه‌ای نوآیین را در شعر انگلستان پدید آورده است که آنرا به نام دانشور و سراینده سترگ ایران و آفریننده این چارانه‌ها «عمرگرایی» (= عمریسم) نامیده‌اند.

به هر روی، برگردان واژه به واژه و برگردان آزاد که در دو سوی دامنه و طیف ترجمه جای دارند، هیچیک، بدان سان که نوشته آمد، شیوه‌ای نیست که بدان بتوان برگردانی سخته و پخته و پرورده از متن به دست داد. زیرا در این هر دو شیوه ترجمه، بنیادی برترین در ترجمه فرو نهاده می‌آید و تباه می‌گردد که آنرا «امانت در ترجمه» می‌خوانیم. در این هر دو شیوه، ترجمان نویسنده را در ترجمه خویش برخی (حقریبانی) خامی و ناکامی خود در کاری باریک و دشوار که کار ترجمه است، می‌گرداند. یک سوی از دامنه و طیف ترجمه، برگزاف، تنگ‌بینانه و خشک‌اندیشانه است و از کمزروی (= تفریط) در کار مایه می‌گیرد؛ سوی دیگر نیز؛ برگزاف، فراخ‌نگرانه و آزاداندیشانه است و پایه آن بر فراخزروی (= افراط) در کار نهاده شده است. بهترین شیوه در ترجمه شیوه‌ای است میانین که به یاری آن، امانت و وفاداری به متن نخستین را می‌توان در ترجمه پاس داشت و ورزید و به کار گرفت. ■